

بگذارید سرود عاشقانه خویش را برای محبوبم بسرایم، سرودی در وصف تاکستانش: محبوب مرا تاکستانی بود بر دامن تپه‌ای حاصلخیز. 2 او زمین آن را کند و آن را از سنگها زدود، و بهترین موها را در آن غرس کرد. برجی نیز در میانش ساخت، و چرخستی در آن کند؛ آنگاه به انتظار نشست تا انگور بیاورد، اما انگور تلخ آورد. 3 حال ای ساکنان اورشلیم و مردمان یهودا، میان من و تاکستانم حکم کنید. 4 برای تاکستان من دیگر چه می‌شد کرد، که در آن نکریم؟ پس چرا چون منتظر انگور بوم، انگور تلخ آورد؟ 5 حال به شما می‌گویم با تاکستان خود چه خواهیم کرد: پرچین آن را بر



خواهم داشت تا خورده شود، و دیوارش را فرو خواهم ریخت تا پایمال گردد. 6 آن را ویرانه‌ای خواهم ساخت که نه هرس خواهد شد و نه علفهای هرز آن کنده خواهد گشت؛ و خار و خس در آن خواهد رویید. ابرها را نیز حکم خواهم کرد که دیگر بر آن باران نبارانند. 7 آری، تاکستان خداوند لشکرها خاندان اسرائیل است، و مردمان یهودا نهال دلپذیر اویند. او برای انصاف انتظار کشید، و اینک خون‌ریزی بود؛ و برای عدالت، و اینک ناله و فریاد بود!

یعقوب یک کشاورز سخت کوش اسرائیلی بود. از پدرش آموخت که کار ساعی توسط خدا برکت داده شده است: برای یعقوب و دوستانش، نقطه‌ی اوج سال این بود که او می‌توانست یک محصول غنی را به جشن برداشت بزرگ بیاورد. از این رو برکت خدا پیش چشم همگی آشکار بود. فقط یک ایراد اندکی در یک سال خاص وجود داشت. زیرا قرار بود اشعیای نبی در جشنواره صحبت کند. و همه از قبل آن را می‌دانستند. اشعیا راضی نبود. او به جای تحسین برداشت بسیار خوب، دوباره یک ایراد پیدا کرد. بله، قطعاً در سال گذشته چند تا اشتباه وجود داشت چون چند تا کارگر دست خالی مرخص شده بودند. و یعقوب و دوستانش بایستی زنان بیوه و یتیم را هم بیرون می‌انداختند. "چکار کنیم؟ یعقوب به دوستش روبن گفت نمی‌توانیم کل دنیا را نجات دهیم؟" البته برخی از موارد در بنی اسرائیل نیز به نرمی پیش نرفت. گاهی دادگاه ناعادلانه بود و ثروتمندان به قاضی رشوه می‌دادند. در جشن بزرگ همه چیز مطابق انتظارشان پیش رفت. میوه‌های مزرعه شگفت‌انگیز روی میزها قرار داده شده‌اند. و بعد اشعیا بلند شد. اشعیا محصول زیبا را بازرسی کرد و هنگامی که شروع به صحبت کرد سکوت عصبی به وجود آمد. اما داستانی که اشعیا تعریف می‌کرد کاملاً متفاوت از انتظارشان بود. آنها نمی‌توانستند آن را باور کنند زیرا اشعیا یک داستان عاشقانه تعریف کرد. و حتی، او این داستان عاشقانه را با کارهای یعقوب در تاکستان مقایسه کرد. کشاورزان بنی اسرائیل به عشق و کارهای کشاورزی خیلی علاقه داشتند. آنها با شور و شوق شنیدند که عاشق از محبوب خود مراقبت می‌کرد، همانطور که یک کشاورز واقعی از باغ‌های خود مراقبت می‌کند و همه کارها را با دقت انجام می‌دهد. اما با وجود کوشش سخت کشاورز داستان به شرایطی غم‌انگیز به پایان رسید. بر خلاف انتظار، میوه بر داشت نشد. عشقی که عاشق عاشقانه به معشوق داد، بی‌پاسخ ماند حتی با وجودی که همه‌ی کارها را به درستی انجام داد. این برای عاشق به همان اندازه تلخ بود که گویی کشاورز پس از کار سخت فقط انگورهای تلخ را برداشت کند. چشمان یعقوب و دوستانش پر از اشک شد. همه درک می‌کنند وقتی که محصول با وجود تمام تلاش‌ها شکست می‌خورد چه ناامیدی بزرگی است. همه می‌فهمند وقتی دوست داشتن و عشق بی‌پاسخ می‌ماند. این مانند سقوط از بهشت به عمیق‌ترین جهنم است. یعقوب همه اینها را خیلی خوب می‌دانست. او به فرزندانش فکر می‌کرد که کارهای زیادی برایشان انجام داده بود اما بچه‌ها اراده خودشان را دنبال می‌کردند. این نیز ناامید کننده بود. بعضی اوقات یعقوب می‌خواست آنها را به راه درست راهنمای کند، اما این فقط اوضاع را بدتر می‌کرد. خون‌سردی در آن شرایط خیلی سخت بود.

و اگر عشق کار نکند، حتی می‌تواند به نفرت و تلخی تبدیل شود. این احساس خیلی ناامید کننده بود مثل اینکه کسی توسط خدا و توسط همه مردم رها شده است. یعقوب و دوستانش با اشتیاق به اشعیا گوش می‌دادند: ماجرا چگونه ادامه خواهد یافت؟ اما ناگهان اشعیا همه چیز را زیر و رو کرد. اکنون اشعیا واقعاً می‌خواست از بنی اسرائیل پاسخی را کسب کند: آنها باید داستان را خودشان تمام کنند. گفت: 'شما باید قضاوت کنید عاشق یا کشاورز اکنون چه کاری باید انجام دهد؟ اما هیچ کس جرأت نکرد که داستان را تا آخر تعریف کند. سرانجام، خود اشعیا ادامه داد: 5 حال به شما

می‌گویم با تانکستان خود چه خواهیم کرد. آنچه در پی داشت بزرگترین کابوس هر کشاورز بنی اسرائیلی بود. ویرانی کل دنیا. و بعد اشعیا دوباره همه چیز را زیر و رو کرد. و چیزی باور نکردنی اعلام کرد: خدا خودش عاشق و کشاورزی است که برای قومش کوشش می‌کند. این خود خداوند است که برای نسلها زیادی کار کرده بود. آنها را دوباره و دوباره صدا می‌کرد و آنها نمی‌خواستند دستورات او را رعایت کنند. این خود خدا است که تا حد ممکن کار می‌کند تا رابطه حفظ شود. و با این وجود مردم لجبازی می‌کردند. یاقوب و دوستانش مجبور بودند به اندیشه فرو روند: این خود ما هستیم که عشق خدا را رد می‌کنیم. و دلیل آن قلب همه را به درد آورد: آنها تجارت کوچک غیر صادقانه‌ی انجام داده بودند و به فقرا بی‌اعتنایی کرده بودند. این کار نه تنها ناعادلانه بود، بلکه مبارزه‌ی ضد خدای زنده بود. خدا آنقدر به محصول خوب که با زحمت به دست آمده نگاه نمی‌کرد بلکه مشتاقانه منتظر عدالت بود. ولی به جای عدالت، تخلف از قانون صورت گرفت. خداوند مشتاقانه منتظر میوه‌های گرانبهای عشق و مراقبت از ضعیف‌ترین افراد جامعه بود. او برای انصاف انتظار کشید، و اینک خون‌ریزی اتفاق افتاد؛ او به دنبال عدالت بود، و اینک ناله و فریاد بلند بود! و بنابراین کل محصول خوبی که در آنجا پخش شده بود ساختگی بود! سوالی که اشعیا می‌پرسد این بود: بعداً چه اتفاق خواهد افتاد؟ و ما باید این سوال را به عنوان قوم خدا بپرسیم. عیسی برای ما درگذشت. و امروز ما یک کلیسا هستیم زیرا خدا از طریق عیسی به ما نزدیک شده است. و از آنجا که خداوند مهرش را نسل به نسل‌ها به ما داده است، ما اینجا هستیم و می‌توانیم انجیل را بشنویم. اما امروز باید نگران باشیم. زیرا در نسل ما کلیسا مانند یک منطقه فاجعه است. تعداد زیادی از مردم هر روز کلیسا را ترک می‌کنند. اما نه تنها در کلیسا، بلکه در دنیای ما نیز فاجعه بزرگ رخ خواهد داد. دانشمندان برای ما محاسبه می‌کنند که چند سال دیگر جهان ما یک منطقه فاجعه خواهد بود. و این به این دلیل است که ما امروز بی‌وقفه از طبیعت و محیط زیست سوءاستفاده می‌کنیم. هرچه منابع کمتر باشد، جنگ‌های بیشتری گسترش می‌یابند. و آیا اینها همه علائم بی‌توجهی از خدای زنده نیستند؟ دیگر هیچ نقطه عطفی وجود ندارد؟ آیا بی‌عدالتی و رنج و خودخواهی هیچ وقت به پایان خواهد رسید؟ آیا ما توسط خدا رها شده‌ایم؟ عیسی داستان اشعیا را یاد آوری کرد اما عیسی داستان را حتی عمیق‌تر دید. در پایان، عیسی تصویری خاص به ما نشان می‌دهد: خدا تنها یک باغبان نیست بلکه خود تاک حقیقی هست! در عیسی عدالت خدا در میان ما وجود دارد! و میوه‌های عادلانه عیسی در میان ماست و به طور محسوسی نزدیک است! حتی بخشی از ما ست، زیرا می‌توانیم از نزدیک با عیسی وابسته شویم! عیسی به ما می‌گوید: **در من بمانید، و من نیز در شما می‌مانم. چنانکه شاخه نمی‌تواند از خود میوه آورد اگر در تاک نماند، شما نیز نمی‌توانید میوه آورید اگر در من نمانید..** و بدون من نمی‌توانی کاری انجام دهی. "با این کار، عیسی یک تصویر کاملاً جدید به ما توصیف کرد. عدالت و میوه خوب از روح القدس آمده است! نه به این دلیل که ما سرانجام پاک شده ایم اما فقط به این دلیل که واقعیتی کاملاً جدید در عیسی وارد جهان ما شده است. این ریشه و منبع عدالت از خود عیسی مسیح است. با وجود طرد و عیب‌ماندن ما انسانها، خدا چیزی کمتر نمی‌دهد بلکه چیزی بیشتر می‌دهد. او خودش را می‌دهد. آیا این منصفانه است؟ بله و خیر. این کار عادلانه نیست زیرا گناه کاران عدالت را در یافت می‌کنند بدون اینکه هزینه آن را بپردازند. و این انصاف هم است زیرا خداوند در برابر عشق خود منصف مانده است. عدالت خدا محدودیتی ندارد. عشق خدا هم محدودیتی ندارد. اشعیا می‌پرسد: 'حالا چه کاری باید انجام بدهیم؟' و با فریاد دعا جواب می‌دهیم. خدا یا با من انصاف داشته باش! خدا یا تو عاشق من باش امن!